

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو
برگردان از: خ. طه‌وری
فرستنده: مجله هفته
۱۴ جولای ۲۰۱۹

وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند ...

بخش سوم و چهارم



فصل ۳ از بخش نخست کتاب «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند ...» با عنوان: «جامعه‌ای وجود ندارد، فقط فرد وجود دارد.» در کتابخانه «عدالت» منتشر شد.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید: [اینجا](#)

۳. «جامعه‌ای وجود ندارد، فقط فرد وجود دارد.»

جو ایدئولوژیک امروزی واقعاً نسبت به گذشته به طور رادیکال تغییر یافته است. «چهار آزادی» که فرانکلین د. روزولت (رئیس‌جمهوری که متهم می‌شد تحت تأثیر «انقلاب روسی-مارکسیستی» قرار داشته است) در سخنرانی خود در ۶ جنوری ۱۹۴۱ مطرح کرد، به رسمیت شناختن «اولویت حقوق بشر» و تحقق بخشیدن «آزادی از نیاز» را یکی می‌دانست ولی دومی به قدری مورد کم‌توجهی قرار می‌گیرد که نادیده گرفته شده و نهایتاً به عهده سازمان‌هایی نهاده می‌شود که بنا بر اساسنامه خود موظف به حفاظت و گسترش حقوق بشر هستند.

امروز اخراج شدگان، بیکاران و فقراء کسی را ندارند که بتوانند به آنها رجوع کنند. و لذا وقتی که پرچم «عدالت اجتماعی» را بلند می‌کنند و «روبای عدالت اجتماعی» را دنبال می‌کنند، به عنوان افرادی به حساب می‌آیند که دچار آتوایسم و عقب‌گرد و نوستالژی جامعه قبیلئمی هستند و تا اندازه‌ای با «افراد دیوانه» مقایسه می‌شوند.

چنین افرادی اصرار دارند، به جامعه تکیه و استناد کنند و از این طریق تنها نشان می‌دهند که درسی را که نخست‌وزیر وقت انگلیس مارگارت تاچر در اکتوبر ۱۹۸۷ داده بود، درک نکرده اند. البته یک فیلسوف موفق امریکائی ۴۰ سال پیش مقرر کرده بود: یک «هستی اجتماعی» وجود ندارد. «فقط افراد، افراد مختلف با زندگی‌های فردی خود وجود دارند.» سال ۱۹۷۴ بود. جنگ ویتنام غوغا می‌کرد. در ایالات متحده امریکا خدمت اجباری نظام مقرر شده بود. و دولت خود را به «وجود اجتماعی» آمرانه‌ای ارتقاء داده بود که از مردم ایثارگری و از جان‌گذشتگی طلب می‌کرد ولی آن‌گاه که افراد و یا طبقات اجتماعی از آن خواستار توجه و تفاهم برای وضعیت یأس‌آور و مشکل خود می‌شدند، به ناگاه به دنیای نیستی پناه می‌برد و پنهان می‌شد.

...

قدرت سیاسی مطلقاً هیچ ممانعتی در مقابل فعالیت‌های ضدسندیکائی که از طرف شرکت‌ها تبلیغ و حمایت می‌شود، به وجود نمی‌آورد.

در تابستان ۱۹۸۱ ریگان بیش از ۱۳۰۰۰ کنترول‌کننده ترافیک هوائی را که برای بهبود شرایط و دستمزد کار خود دست به اعتصاب زده بودند یکجا اخراج کرد. نتیجه این اقدام خشونت‌آمیز که فوراً حاصل شد، دارای اهمیت زیادی بود: «در دهه ۸۰ و ۹۰ دوسوم اعتصاب‌ها کاهش یافت.» در بخش‌های دولتی به ویژه در برخی از ایالات، سندیکاها هنوز دارای حضور قابل توجهی هستند و همین امر دلیل «حمله هماهنگ‌شده» علیه آنها است که از طرف دولت‌های جمهوری‌خواه آغاز شد.

...

باید روی این واقعیت یعنی «تفوق بانک‌های بزرگ» و آن‌هم نه تنها در اقتصاد، حساب کرد! کوشش‌های (نادر) قدرت سیاسی برای اعمال کنترول و یا حداقل شفاف‌سازی، مدام با موانع غیرقابل عبور روبه‌رو می‌شود: این موانع در کنگره به وسیله کسانی به وجود می‌آید که قاعدتاً باید خلق را نمایندگی کنند ولی اغلب «از طرف بانکداران بزرگ در سازوکار انتخاباتی خود مورد حمایت مالی قرار می‌گیرند» و در نتیجه خود را مدیون حامیان خویش احساس می‌کنند.

بدبختانه بدون آن‌که هیچ اعتراضی صورت گیرد، بانک‌های بزرگ یا اصولاً پول کلان قدرت را در دست دارد و آن‌هم آنقدر مؤثر که ناظران و تحلیلگرانی که روزبه‌روز بر تعداد آنان افزوده می‌شود، نگرانی خود را از فرسایش و تضعیف دموکراسی بیان می‌دارند. حتی چند سال قبل از آغاز بحران در روزنامه «اینترناشنال هرالڈ تریبیون» آمده بود: «ایالات متحده امریکا به یک پلوتوکراسی تبدیل شده است، جایی که اکنون تسخیر نهادهای دولتی به وسیله مالکیت‌های خصوصی و شرکت‌های سهامی» صورت می‌گیرد، در حالی که «دست بقیه مردم از آن کوتاه است.» از آغاز بحران به بعد همین‌طور در اروپا نیز شکوه از «پلوتوکراسی» و یا شکایت از «پلوتونومی» که در ایالات متحده نیز بارها تکرار می‌شود، به گوش می‌رسد. منظور آن پلوتوکراسی است که زیر شرایط «سرمایه‌داری پدرمیراثی» کنونی، قدرت ثروت، دقیق‌تر بگوئیم ثروت به ارث رسیده را که هیچ رابطه‌ای با دست‌آورد فردی ندارد، محدود می‌کند. پلوتوکراسی از این طریق که فعالیت سندیکاها را محدود و یا سرکوب می‌کند در صدد است ارگان‌های نمایندگی خلق را از محتوی تهی سازد.

...

فصل ۴ از بخش نخست کتاب «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند...» با عنوان: «یورش بزرگ از سال ۱۹۸۹ تا امروز» در کتابخانه «عدالت» منتشر شد.

۴. یورش بزرگ از سال ۱۹۸۹ تا امروز

به کمک قدرتی که ثروتمندان و سرمایه‌داران بزرگ از طریق مراجع سیاسی اعمال می‌کنند، آن‌ها مطلقاً خود را آزاد از هر نوع ملاحظه اخلاقی دانسته و تا آنجا پیش می‌روند که حتی قانونی بودن خویش را زیر پا می‌گذارند. این تنها نظر تظاهرکنندگانی که به سوداگری دریده و بی‌پروای سرمایه‌مالی اشاره می‌کنند و «بانگستر»ها را متهم می‌سازند (به زبان جدید، تلفیقی از بانکدار و گانگستر) نیست، بلکه یک روزنامه‌نگار و تحلیلگر معتبر بی‌هیچ شک و تردیدی می‌نویسد: «بزرگترین راهزنان دوران ما بانکدارانند.» و اگر این بیان هنوز به قدر کافی صریح نیست: آن‌ها «درست مانند راهزنان بزرگ به معنای واقعی کلمه عمل می‌کنند.»

در واقع این یک نظر انفرادی و نادر نیست. امروز ادبیات بین‌المللی وسیع و معتبری وجود دارد که به خاطر گناهان سرمایه‌مالی و یا «مافیای مالی» و به این خاطر که غول‌های مالی مانند «بزهکاران سازمان‌یافته» عمل می‌کنند و در «کلاهبرداری‌های بزرگ» و از این طریق در یک «جنایت اقتصادی واقعی علیه بشریت» شرکت دارند، زنگ‌های خطر را به صدا درآورده‌اند. یک جامعه‌شناس مشهور ایتالیایی مروری بر ادبیات بین‌المللی ارائه کرد. او در این تحلیل خود که به تازگی انتشار یافته به هشدارها و گزارش‌ها و اسنادی که به نحوی به محافل رسمی تعلق دارد، استناد می‌کند: شرکتی که کارشناس کلاهبرداری‌های مالی است در مقابل کمیسیون ملی که در ایالات متحده تشکیل شد، گزارش کرد که اعتبارهایی که بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ به حجم یک تریلیون دالر اعطا شده، کلاهبرداری بوده است (...).

FBI شکوه داشت که از سال ۲۰۰۴ کشور با نوعی «اپیدمی» از کلاهبرداری‌های مالی روبه‌روست (...).

با این هدف که حتی‌الامکان قراردادهای اعتباری زیادی بسته شود، کار به اینجا کشید که مؤسسات مالی، بی‌تعمق ارتشی از واسطه‌ها و دلالان را به کار گرفتند: بیش از ۲۰۰ هزار نفر در طی این شکوفائی به خدمت درآمدند «و برخی از آنان گفته می‌شد در معاملات اعتباری زیاد معتمد و صادق نبودند (...). بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ در فلوریدا حداقل ۱۰۵۰۰ نفر وارد صحنه شدند که سابقه بی‌غشی نداشتند و از جمله ۴۰۶۵ نفر آن‌ها قبلاً به خاطر کلاهبرداری و زدن بانک و اخاذی و باج‌گیری محکوم شده بودند.»

از آمریکا به اروپا بازگردیم. «ژان فرانسوا گیرو» کارشناس کلاهبرداری‌های مالی پولیس فرانسه از یک «سیستم کلاهبرداری» و «یورش بزرگ ولی آرام در سطح وسیع» سخن می‌گوید:

بازیگران این کلاهبرداری قانون را زیر پا نگذاشتند و یا خارج از سیستم عمل نکردند. قانون و سیستم همواره در کنار آن‌ها بود. آن‌ها توانستند در (تقریباً) کمال قانونمداری، انتقال عظیم سرمایه (...). از مستضعفان و طبقات متوسط به راهزنان مالی را ممکن سازند. بخشی از الیگارش‌ی (در واقع) این سرقت را مشروعیت بخشید. (همانجا: ۱۴۷)

اغلب (البته نه همیشه) این سرقت فاحش بدون مجازات باقی می‌ماند. جامعه‌شناسی که از او نقل قول کردم، مطمئناً خواهد گفت که این کار پی‌آمدهای «هولناکی» برای زندگی و شرایط کار «میلیون‌ها نفر از طبقه کارگر و طبقه متوسط» خواهد داشت ولی «قوانینی که مسئولین امر را مورد مؤاخذه قرار دهد، یا وجود ندارد و یا بازیگران را مورد التفات قرار می‌دهد، زیرا آن‌ها خود این قوانین را تهیه کرده‌اند.»

این‌طور به نظر می‌رسد که پلوتوکراسی در عین حال کلیتوکراسی (دزدسالاری) است و حکومت ثروت به این سو گرایش دارد که در عین حال بزهکاری سازمان‌یافته در بخش مالی را به پیش برد!

و از این طریق سرقت بزرگ ممکن بود بلامانع ادامه پیدا کند. این روند نه مستقیماً در سال‌های قبل از آغاز بحران مالی و نه در غرب آغاز شد. روند وحشیانه خصوصی‌سازی در پایان قرن ۲۰ در روسیه پسا شوروی، که به مثبته از افراد ممتاز امکان داد تا مالکیت دولتی را به معنای واقعی کلام برابند، در روزنامه فاینانشل تایمز این‌طور تعریف شد: «به اکثریت مردم تصویر واضحی از شعار «پرودون» مبنی بر مالکیت دزدی است، ارائه شد.» این تحلیل چندین سال بعد در مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های مشهور امریکائی درج شد، مورد تأیید قرار گرفت:

تلاشی اتحاد جماهیر شوروی مبین آغاز «سیستم کلاهبرداری و سرقت و سلب مالکیت و غصب اموال و منابع دولتی» به وسیله «الیگارش‌ها» است، که مدتی با «نیروهای جنائی بین‌المللی» همکاری می‌کردند و مصمم بودند تا قدرت سیاسی را نیز از آن خود کنند. یکی از این الیگارش‌ها «بوریس برزوفسکی»، جاه‌طلبی‌های خود را پنهان نمی‌کرد: «همه جا دموکراسی، سلطه سرمایه‌های بزرگ است.» احیای انگل‌وارترین امتیازات که در روسیه و اروپای شرقی آغاز شد در شرق غوغا می‌کرد. و همین‌طور در اوکراین، به همان نسبت که ثروت‌اندوزی فضاحت‌بار، چه در بین نیروهای دولتی و چه در اپوزیسیون، رشد می‌کرد به همان نسبت نیز به فقر و فلاکت توده‌های مردم افزوده می‌شد. الیگارش‌های روس نیز درست مانند همان پلوتوکرات‌های امریکائی و اروپائی هستند که در واقع قدرت سیاسی را نیز اعمال می‌کنند.

تارنگاشت عدالت